



چهارشنبه ۱۰ اردیبهشت ۱۴۰۴

وطن امروز | شماره ۴۲۰۴

[فرهنگ و هنر]

به عبارت دیگران

هاشمی رفسنجانی: آمریکایی‌ها مثل گاو تحلیل می‌کنند!

اینهایی که در مصاد‌ر تصمیم‌گیری آمریکا و کشورهای بزرگند، مثلاً در س‌تاد و شورا و مجلس و دولتند، خبر دارند. گزارش می‌دهند و می‌گیرند و خبرهای‌شان هم در همه‌جا پخش می‌شود. چقدر خوب می‌فهمند! و عجب شیطان‌هایی هستند! در ایران که نیستند، مثل «گاو» تحلیل می‌کنند! یک چیزهایی برای خودشان فرض می‌کنند که امروز جنگ این‌چور شده! آن روز چور دیگری شده! ایران به داخل عراق رفته! به داخل عراق نرفته! آواکس‌ها نشان می‌دهند که ایرانی‌ها امروز ۱۰ کیلومتر جلوترند، فردا نشان می‌دهند که عقب‌ترند! اصلاً نمی‌فهمند که ما داریم چه می‌کنیم.

به سراغ بنی‌صدر و رجوی و بختیار می‌روند و از آنها تحلیل می‌خواهند! «بوق» را می‌گیرند در دهان هر یکی‌شان که آیا به عقیده شما، ایران داخل خاک عراق می‌شود؟ اگر وارد شود، چه می‌شود؟ که او هم برای‌شان تحلیل کند! خب! اگر او می‌فهمید و می‌توانست تحلیل کند در ایران می‌ماند! آدمی که دستش را گرفتیم آوردیم در شورای انقلاب، بعد برخی از روحانیت حمایتش کردند و رئیس‌جمهور شد، ۱۱ میلیون رای آورد، و اینقدر هم وکیل در مجلس داشت: اگر «شعور» داشت، این ملت را می‌فهمید و مانده بود! کسی که فرار کند، سیبل‌هایش را بترشد و از «بستر» بیرون بیاید و به آنجا برود، دیگر تحلیلش چقدر به درد شما می‌خورد؟! داستان آن مریضی است که «اسهال» گرفته بود، رفت پیش یک دکتر علفی (همین طبیب‌های قدیمی)، گفت: یک چیزی به ما بدهید که مردیم! عجله هم داشت که زودتر برود دست به آب برساند! او هم گفت: برو فرنی بخور. مریض در راه فکر کرد که فرنی به این شلی، اگر می‌توانست خودش را حفظ می‌کرد! حالا چه کاری می‌تواند برای ما بکند؟! واقعاً شاپور بختیار و بنی‌صدر و رجوی و ازهارى و امثال اینها، همه‌چیز دست‌شان بوده! اگر ایران را می‌فهمیدند، دیگر آنجا نمی‌رفتند! فرار نمی‌کردند که به این بدبختی بیفتند! حالا شما می‌روید آنجا که از اینها تحلیل بگیرید و روزنامه‌های واشنگتن‌پست و تایمز بردارد صفحاتی پر کنند که آنها چه گفته‌اند!

اکبر هاشمی رفسنجانی/ روزنامه جمهوری اسلامی
۹ مرداد ۱۳۶۱ | گزارش خطبه‌های نماز جمعه| صفحات ۱ و ۱۱

۳ سال بعد جرأت کردم جواب آقای هاشمی را بدهم!

با همه مقامات کار کرده‌ام! طنز نوشت‌هام و نقد کرده‌ام، منتها بعضی‌ها را همان موقع و بعضی‌ها را گذاشت‌هام سرد شود. مثلاً آقای هاشمی یک روز در نماز جمعه گفتند: این غربی‌ها مثل گاو تحلیل می‌کنند. خیلی به من بر خورد. خیلی هم دلم سوخت که یک رئیس‌جمهور روحانی عزیز نویسنده، بیاید یک چنین حرفی بزند. مثل این حرف را ایشان یک بار دیگر هم گفته بود. یک روزی ا‌هم! در نماز جمعه، که اتفاقاً بعضی از این سفرای خارجی هم بودند، گفت: «ر. خر را بسته بودند.» بعضی لایحه‌ها (آلای‌ها؟! برادران روحانی خیلی می‌دهند ماشاءالله ولی این یکی خیلی اذیتم کرد. گفتم من یک جوری باید جواب ایشان را بدهم. ۳-۲ سالی گذشت. روزنامه جمهوری اسلامی مقاله نوشت سر چی بود نمی‌دانم. نوشت باز هم این غربی‌ها مثل گاو تحلیل کردند. من بلافاصله ا‌در ستون گل آقای روزنامه اطلاعات] نوشتم «ادب» ندارند! اگر ادب داشتند مثل آدم تحلیل می‌کردند! این ۲ کلمه حرف حساب، آقا گفته بود: زده به رفیق ما. با ۳ سال فاصله که در حافظه مردم دیگر نبود (اجرات کردیم) از این شیطنته‌ها کردیم!

خاطرات کیومرث صابری
نشر عروج اوابسته به مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی | صفحات ۶۲ و ۶۳

جاسوس موساد

به هر ۲ سفار تخانه زنگ می‌زد!

من نقشه‌ای فراهم ساختم که مسیرهای جدیدا پیشنهادشده برای احداث خطوط اوله جدید اصدرات نفت عراق از طریق عربستان] را نشان می‌دیند و و پرداخت حق‌الزحمه‌اش بودند، زیرا اطلاعات بسیار ذی‌قیمتی به آنها می‌داد اما وی همیشه اظهار می‌داشت این کار را نه برای پول، بلکه به خاطر مِهِن‌دوستی انجام می‌دهد. اجازه می‌دادیم بسیاری از نفتکش‌های دو طرف به سلامت بگذرند اما به هنگام ضرورت، کاری می‌کردیم که طرفین محل نفتکش یکدیگر را تشخیص داده و آن را هدف قرار دهند. به این ترتیب تنور جنگ را گرم نگه می‌داشتیم. تا وقتی طرفین مشغول جنگ با یکدیگر بودند کسی به سراغ ما نمی‌آمد.

ویکتور استروفسکی*
راه نیرنگ- محسن اشرفی - انتشارات اطلاعات | صفحات ۱۷۶ و ۱۷۷

***مأمور اطلاعاتی موساد**

پیامبر اعظم(ص):

هر کس دوست دارد عمرش افزون و روزیش فراوان باشد به پدر و مادرش صله و احسان کند. این کار او اطاعت خداست و همین‌طور با خویشان خود صلهرحم به جا آورد.

روزنامه سیاسی ، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی

صاحب‌امتیاز و مدیرمسئول: محمد آخوندی
مدیرعامل: رضا شکیبایی
سردبیر: سید عابدین نورالدینی

نقد سریال «The Last of Us»

از کدامین جهان سخن می‌گوییم؟

سرگرمی در لباس فلسفه



نقد و بررسی فیلم جدید «Havoc» با نقش آفرینی تام هاردی

فریاد زیر آب!

نمی‌ماند الا پژواک خستگی. تام هاردی، با آن فیزیک تراش خورده و نگاه زخم‌خورده، در کالبد کارآگاهی فرسوده فرو رفته؛ مردی تنها، میان فساد و فاجعه. بازی او، ترکیبی است از خاموشی و خشونت، نگاه‌های سربی و حرکات فولادی اما این بازی خوب، گویی در سیلاب تصویرها و انفجارها گم شده.

ایوانز با مهارتی که از روزهای «The Raid» به یادگار دارد، اکشن را همچون باله‌ای خونین می‌چیند؛ گلوله‌هایی که می‌رقصند، مشت‌هایی که هم‌او می‌شوند اما فقدان لایه‌های دراماتیک، فقدان انگیزه‌های انسانی، فیلم را به کاریکاتوری از خود بدل می‌کند. شخصیت‌ها، بویژه در لایه‌های فرعی، بیشتر سایه‌اند تا انسان. آدمک‌هایی بی‌عمق که تنها نقش‌شان، سوختن در آتش سکاس بعدی است. در نتیجه Havoc همانقدر که توانمند است، تهی هم هست. توانمند در خلق ریتم، تصویر و اکشن؛ تهی از روایت، عمق و تداوم احساسی. شخصیت‌های متعدد و انسجام‌اندک، تجربه بصری را به میدان جنگی بی‌نظم بدل کرده‌اند. در زبان سینمایی می‌توان گفت «Havoc» یک «exercise in style» است؛ تمرینی در سبک، نه

جهت ایجاد شرایط زندگی مساعد و توأم با کرامت و امنیت برای این دختران باشد. یکی از مهم‌ترین ملاحظات درباره ایفای نقش حمایتی حاکمیت از دختران، التفات به فرهنگی است که تجردزیستی را مذموم می‌داند و این مذمت را برای دختران دوچندان در نظر می‌گیرد. این قضاوت‌ها در فرهنگ ایرانی وجود دارد و فارغ از ارزیابی ما، این قضاوت‌ها سطحی از «عُرد اجتماعی» را برای دختران

تصاویر ماهواره‌ای غیرمحرمانه را به طور موقت به حالت تعلیق درآورده است.
اوکراین همچنین به جایگزینی برای شبکه ماهواره‌ای استارلینک ایلان ماسک نیاز دارد که برای ارتباطات دفاعی و غیرنظامی اوکراین حیاتی است. شرکت‌های دفاعی اروپایی در حال بحث درباره ایجاد یک اتحاد ماهواره‌ای هستند اما در حال حاضر جایگزینی در همین مقیاس ندارند.

نشانی: خیابان انقلاب اسلامی، بین حافظ و خیابان ولیعصر (عج)، کوچه سعید، پلاک ۹
روابط عمومی: ۶۶۴۱۳۷۹۲ | تلفن: ۶۶۴۱۳۷۸۲ | نمابر: ۶۶۴۱۳۷۹۳
پست الکترونیک: info@vatanemrooz.ir | پست سازمان: vatanemrooz

چاپ: موسسه جام‌جم پرتز برنا | توزیع: نشر گستر امروز: ۶۱۹۳۳۰۰۰



حسین مهدی‌تبار

حذف کنش‌های اصلی داستان، تنها به نمایش عشق یک‌سویه ۲ مرد در یک خانه ایزوله تقلیل یافته و هیچ نسبتی با پی‌رنگ مرکزی داستان و دنیای بی‌رحم بیرونی ندارد. این بخش، پیشتر به یک قطعه جدافتاده شبیه‌ای است، یک جور فانتزی لیبرال برای اثبات ظرفیت‌های همجنس‌گرایی در دل ناپودی، که صرفاً به درد خشنود کردن ژورنالیسم‌های نئولیبرال می‌خورد. این سکاس نه‌تنها پیرنگ را متوقف می‌کند، بلکه آن را از مسیر اخلاقی خود خارج می‌کند و ما را وارد یک باغ گل مصنوعی می‌کند که در دل باتلاق مرگ و وحشت روینده، باورناپذیر، زیباشناختی‌شده و شدیداً تهی از تناقض و خشونت هستی‌شناسانه‌ای که جهان «The Last of Us» باید حمل کند.

در سطح کارگردانی، با اثری روبه‌رو هستیم که به‌شدت محافظه‌کار است. کریگ مازن و نیل دراکمن، به جای آنکه از رسانه تلویزیون برای خلق زیبایی‌شناسی خاص خود بهره ببرند، به تکرار زبان بصری بازی اکتفا کرده‌اند. نماهای طولانی از خیابان‌های خالی، صحنه‌های اسلوموشن در لحظات کشتار و کلوزآپ‌های صورت خیس از اشک در لحظات احساسی، کلیشه‌هایی هستند که به جای آفرینش معنا، صرفاً حضور خودشان را فریاد می‌زنند. در واقع به جای کارگردانی به معنای دقیق کلمه، با نوعی مدیریت صحنه مواجهیم؛ چیزی میان استوری‌برد و نئوتئاتر دیجیتال، بی‌آنکه جسارت عبور از چارچوب‌های تصویری آشنا را داشته باشد. مشکل دیگر ریتم است. سریال نه‌تنها کنشش لازم را ندارد، بلکه در چپش اپیزودها و گسترش پیرنگ نیز دچار بی‌نظمی آزاردهنده‌ای است. درام نه بر مبنای فشردگی و انفجار، بلکه بر اساس فرسایش آرام و بی‌فایده تنش‌ها پیش می‌رود. در جایی که انتظار می‌رود شخصیت‌ها از هم عبور کنند، با هم درگیر شوند یا تصمیمات دشواری بگیرند، نویسندگان با مونولوگ‌های طولانی و دیالوگ‌های ظاهراً فلسفی اما در واقع بی‌دندان، مخاطب را در بی‌عملی شبه‌عمیق غرق می‌کنند. این نه سکوت فلسفی است، نه تردید اگزیستانسیال؛ این صرفاً ناتوانی در شکل دادن به کنش دراماتیک است. جهان‌سازی سریال نیز در نهایت سطحی و صرفاً تزئینی است. ما با یک آخرالزمان کاملاًمن مواجهیم؛ نوعی پادارمان‌شهر نظیف و فتوشاپ‌شده که هر آنچه قرار است تهدیدگر باشد، در پس‌زمینه تصویر است، نه در مرکز کنش. در چنین فضایی، مخاطب هرگز دچار وحشت واقعی یا نگرانی عاطفی نمی‌شود. موجودات جهش‌یافته سریال، اگرچه طراحی بصری قابل‌قبولی دارند اما عملاً در حاشیه‌اند و تهدیدشان هرگز تبدیل به تجربه‌ای زیسته برای مخاطب نمی‌شود. در واقع، حضور آنها صرفاً برای افزودن طعم «ترس کنترل‌شده» به اثر است، نه برای ساختن یک بحران واقعی.

در این میان، فقدان ریسک‌پذیری محتوایی کاملاً آشکار است. سریال، از همان ابتدا تا پایان بر مدار نوعی عقلانیت لیبرال – انسان‌گرایانه



مجرد ایجاد می‌کند. رویه‌های حمایتی کلیشه‌ای دولت‌امینی بر تخصیص امتیازهای خاص مادی و اجتماعی برای آنان یقیناً به تقویت و تثبیت این قضاوت‌ها دامن خواهد زد.
زندگی مستقل؛ آینده محتم به چندان دور این دختران است؛ این واقعیت را باید پذیرفت، لذا به نظر من راهبرد اصلی و مجوری حاکمیت در ایفای نقش حمایتی خود از این دختران که متضمن اصل کرامت زن در اسلام هم باشد، این است که

دختران، تجرد و آینده

مجرد ایجاد می‌کند. رویه‌های حمایتی کلیشه‌ای دولت‌امینی بر تخصیص امتیازهای خاص مادی و اجتماعی برای آنان یقیناً به تقویت و تثبیت این قضاوت‌ها دامن خواهد زد.
زندگی مستقل؛ آینده محتم به چندان دور این دختران است؛ این واقعیت را باید پذیرفت، لذا به نظر من راهبرد اصلی و مجوری حاکمیت در ایفای نقش حمایتی خود از این دختران که متضمن اصل کرامت زن در اسلام هم باشد، این است که



حرکت می‌کند؛ عقلانیتی که هرگز به خشونت به عنوان امری بنیادین در وضعیت بشر نگاه نمی‌کند، بلکه سعی دارد آن را در قالب‌هایی اخلاقی‌شده، تعدیل‌شده و کنترل‌شده نمایش دهد. شخصیت جوئل، اگرچه می‌توانست به یک ضدقهرمان چندلایه بدل شود، در این بازنمایی، تنها به یک پدر نگران بیش از حد دلسوز تنزل یافته است؛ مردی که همیشه در نهایت، انتخاب اخلاقی «درست» را می‌کند، حتی اگر به‌ظاهر خشن باشد. این تصویرسازی نه‌تنها شخصیت را از بحران‌های واقعی‌اش تهی می‌کند، بلکه کل ساختار اخلاقی سریال را نیز به شعارهای ساده‌سازی‌شده آمریکایی فرو می‌آهد.

در پایان فصل اول، نه‌تنها هیچ کشف تازه‌ای از انسان، بحران، خشونت، عشق یا نجات حاصل نمی‌شود، بلکه فقط یک مسیر خنثی، پوشیده از قلاب‌های زیبا و صداهای غمگین طی شده است. آنچه باقی می‌ماند، نه خاطره‌ای از یک تراژدی است، نه تعلیق درونی از انتخاب‌های اخلاقی، بلکه تنها تصاویری چشم‌نواز از ویرانی‌های شسته‌رفته‌ای است که بیشتر به البوم عکس آخرالزمان می‌مانند تا به بازنمایی کابوس‌شری. در مقابل تمام این کاستی‌ها، تحسین‌های بی‌حد و حصر رسانه‌های غربی از این سریال، بیش از پیش، بر بحران نقد در عصر نئولیبرالیسم مهر تایید می‌زند. نقدها بیش از آنکه تحلیلی باشند، توصیه‌محور و تبلیغاتی‌اند؛ از سریال به عنوان شاهکار انسان‌گرایی یاد می‌شود، بی‌آنکه کسی پرسیده باشد: این انسان‌گرایی از چه سنخ‌ی است؟ از چه وضعیتی سخن می‌گوید؟ و برای کدام مخاطب طراحی شده است؟ حقیقت آن است که «The Last of Us» نه‌تنها نماینده سینمای مقاومتی نیست، بلکه عین تسلیم شدن به کلیشه‌های روایی، فرم‌های تجاری و نوعی از احساسات‌گرایی خنثی است که صرفاً برای تسلی‌بخشی به ذهن‌های بحران‌زده طراحی شده.

سریال در نهایت آن چیزی نیست که ادعا می‌کند. نه نجات‌دهنده اقتباس‌های تلویزیونی است، نه تبلور پیوند بازی و سینما، نه حتی درامی اخلاقی و ژرف‌نگر. آنچه داریم یک محصول تمام‌عیار از صنعت سرگرمی است که با لباس فلسفه، ظاهر دلپره و صورتک اندوه، کالایی به بازار داده که مصرف می‌شود اما هرگز زیسته نمی‌شود. هیچ صحنه‌ای از سریال در حافظه حسی مخاطب حک نمی‌شود؛ هیچ لحظه‌ای نیست که روح را بلرزاند، دل را پاره کند یا فکر را به تأملی سخت بکشانند.

نقد یا فکر را به تأملی سخت بکشانند.
سندی است بر پیروزی فرم‌های بی‌معنا، تصاویر بی‌خطر و روایت‌هایی که نه برای کشف واقعیت، که برای مصرف روزمره طراحی شده‌اند؛ سریالی که همچون آفتاب‌پرست در دکورهای گران‌قیمت می‌چرخد، به ظاهر خود مطمئن است اما در باطن تهی از هرگونه صداقت روایی، شهامت فرمی یا رنج واقعی است. آنچه با این سریال تمام نمی‌شود بحران اقتباس نیست، بلکه آغاز دورمای است که در آن، حتی ویرانی نیز باید خوش‌فرم، مدیریت‌شده و آماده مصرف باشد.



توفانی در بیابان: پردا، پرهیا‌هو اما بی‌نَهر؛ فیلمی که می‌کوشد با زور عضله و قدرت صدا، جای خالی فکر و معنا را پر کند و در این کوشش، خود را به اثری بدل می‌کند که بیش از آنکه فراموش‌نشدنی باشد، فراموش‌پذیر است.

توفانی در بیابان: پردا، پرهیا‌هو اما بی‌نَهر؛ فیلمی که می‌کوشد با زور عضله و قدرت صدا، جای خالی فکر و معنا را پر کند و در این کوشش، خود را به اثری بدل می‌کند که بیش از آنکه فراموش‌نشدنی باشد، فراموش‌پذیر است.

رسانده است که صرف‌نظر از اینکه چه کسی در کاخ سفید باشد، باید مسؤولیت دفاع از خود را بر عهده بگیرند. این به آن معناست که کشورهای اروپایی باید سرمایه‌گذاری بیشتری در حوزه دفاعی کنند، برای افزایش تولیدات نظامی با هم همکاری کنند و برای به اشتراک‌گذاری اطلاعات اعتماد ایجاد کنند.

منبع: AP